

چهاردهم مرداد، سالگرد انقلاب مشروطه

یک سده سال پیش ملت ایران که تا آن زمان بنام رعیت شناخته می شد ، علیه ظلم و ستم و بی عدالتی نظام سلطنتی بپا خواست و توانست فرمان مشروطیت را به امضای مظفرالدین شاه قاجار برساند و به دوران استبداد پادشاهی پایان دهد ولی با به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه بار دیگر استبداد به زور سرنیزه قزاقان لیاخوف بر جامعه مسلط گشت و درب سیاهچال ها به روی آزادیخواهان گشوده شد و جوخه های اعدام به راه افتاد تا نفس ها را در سینه حبس نمایند و هرکس دم از آزادی و عدالت زد به سرنوشت میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین و... دچار گردید. در اجرای این جنایات ، شیخ " فضل الله نوری با فتوای خود ، اراذل و اوباش چماقدار را به کمک قزاقان لیاخوف فرستاد تا صدای عدالتخواهان را در گلو خفه نماید. پس از به توب بستن مجلس توسط قزاقان لیاخوف ، جناب شیخ با وقاحت تمام چنین گفت:

« این ها چه حرف است مشروطه، آزادی. شش هزار سال است که خداوند عالم پادشاه واجب الاطاعه به ما عطا فرموده و در همه کتب ها(!!) اجرای احکام سلطان را بر همه مسلمانان واجب شمرده است. این سلطان اسلام پناه الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود و تمام این مراتب را دید و باز صبر فرمود ولی به تائید ولی امر مسلمین آن کفرخانه (مجلس شورای ملی) را خراب کرد حالا کو آن اشخاصی که می گفتند تعلیم اجباری اطفال در مدارس جدید؟ کو آن افرادی که می گفتند آزادی؟ . مساوات و حریت مودی و مخرب رکن قویم قانون الهی هستند زیرا اسلام بر عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه بر مساوات»
در محیط اختناق و خفقان که بر اثر تسلط دوباره استبداد بر جامعه بوجود آمده بود به ناگاه بارقه ای از تبریز قهرمان درخشید و آسمان تیره ایران زمین را به یکباره روشن نمود. سرزمین دلیر پرور آذربایجان این بار ستارخان سردار ملی را به ایرانیان عرضه نمود. ستارخان به همراه همزم دلاورش باقرخان سالارملی ، با عزمی پولادین بپاخاست و سکوت حاکم بر جامعه را شکست و خون گرم و تازه ای در رگهای خفته جاری نمود وبا قیام آزادیخواهان ملت تحت سیطره استبداد " پادشاه اسلام پناه " فراری و حاکمیت ملی برقرار گردید .

با افسوس بسیار اختلاف و تفرقه بین نیروهای ملی که درپس آن دست های نامرئی قرار داشت موجب گردید تا درزیرپوشش مشروطیت ، آهسته آهسته استبداد بر کشورمان حاکم گردد وبه بهانه نوسازی و ترقی و تجدید ، خودکامگی بر جای مردمسالاری بنشیند و بگیر و ببندها از نو آغاز گردد ، داغ و درفش بصورت مدرن مانند آمپول هوا درآید و بجای جلادان دوران قاجار این بار روسای شهربانی و پزشکی احمدی ها در اجرای اوامر به جای کلاه ، سرها تقدیم خاک پای هما یونی نمایند . واقعه دردناک سوم شهریور یکهزار و سیصد و بیست که کشورمان از شمال و جنوب مورد تهاجم ناجوانمردانه دول اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان قرار گرفت مشکلات عدیده ای را دامن گیر ملت ایران نمود ولی این فرصت را هم به مردم داد تا وارد صحنه شوند و با تشکیل سازمان های سیاسی و آزادی مطبوعات ، بتوانند برای اجرای کامل قانون اساسی که بمدت بیست سال زیر پا نهاده شده بود فعالیت خود را از نو آغاز نمایند . همان نسیم نیمه آزادی موجب شد تا آزادمرد تاریخ ایران زمین مصدق بزرگ رهبری نهضت ملی ایران را بعهده بگیرد و با مبارزات پیگیر دست بیگانگان بویژه انگلستان را که بمدت یک قرن و نیم بر منابع اقتصادی و نهادهای سیاسی و فرهنگی و مذهبی کشورمان چنگ انداخته بود قطع نماید و زمینه استقلال و آزادی را فراهم سازد . مبارزات

ملت ایران موجب بیداری ملت های خاور زمین بخصوص خاورمیانه گردید . دول استعمار گر آن روز که منافع نامشروع خود در خطر از دست دادن می دیدند بقول معروف : من و ساقی بهم سازیم و بنیادش را براندازیم ، انگلیس و آمریکا با توافق پنهانی روسیه شوروی ، توسط عوامل مزدور داخلی ، با کودتای ننگین بیست و هشت مرداد سقوط دولت ملی ایران را فراهم نمودند و بدین ترتیب بار دیگر استبداد وابسته سلطه خود را در سراسر کشور گستراند . بگير و ببند ها از نو آغاز شد دادگاه های نظامی بکار افتادند تا با برپا کردن جوخه های اعدام ، دهان ها را دوخته و قلم ها را شکسته تا واژه آزادی بر زبان و قلم ها نیاید . حکومت نظامی و سپس ساواک با ایجاد فضای رعب و وحشت کوشش نمودند تا مردم را به سکوت وادارند . تنها درهای مساجد و انجمن های ریز و درشت اسلامی به روی مردم در اسارت استبداد باز ماند تا واژه آزادی و عدالت را فقط از سر منبرها و از زبان ملاها بشنوند و تنها راه نجات را در برقراری حکومت اسلامی بجویند . در این راه شخص محمد رضا شاه گام فراتر نهاده و مدعی شد که در کنف حمایت امامان معصوم قرارداد چنانکه در طفولیت امام زمان را به چشم دیده و در یک بیماری سخت امام علی او را شفا داد. و همچنین در سفری به امامزاده داود از روی قاطر به دره پرت شد و حضرت عباس به دانش رسیده و در بین زمین و آسمان او را گرفته و به روی قاطر باز گرداند و... (برای آگاهی بیشتر به کتاب ماموریت برای وطنم نوشته محمدرضا شاه مراجعه شود) . ازدو طریق شاه و شیخ مردم تشنه آزادی و عدالت را به بیراهه کشاندند

در خردادماه هزار و سیصد و پنجاه و شش خورشیدی زنده یادان دکتر کریم سنجابی ، دکتر شاپور بختیار و داریوش فروهر رهبران وقت جبهه ملی ایران طی نامه سه امضائی به محمد رضا شاه ، او را از خطری که در پیش رو بود آگاه نمودند و از وی خواستند تا قانون اساسی را مورد احترام قرار داده و از دخالت در امور سیاسی کشور کنار بکشد و اداره کشور را بعهد دولتی که از سوی نمایندگان ملت ، در مجلس شورای ملی برگزیده می شود بگذارد . گوشه ای از نامه مذکور :

« فزاینده تنگناها و نابسامانی های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هر ایرانی قرار داده که امضاء کنندگان زیر بنا بر وظیفه ملی و دینی ، در برابر خلق و خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضائی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده و مسئولیت و ماموریتی غیر اجرای " منویات ملوکانه " داشته باشد نمیشناسیم و در حالیکه تمام امور مملکت از طریق فرمانها انجام میشود و انشاء قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شخص اعلیحضرت قرار دارد . بنابراین مسئولیتها را منحصرمتوجه خود فرموده اند ، این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور مینمائیم .

در زمانی مبادرت به چنین اقدامی میشود که مملکت از هرطرف در لبه پرتگاه قرار گرفته ، جریانها به بن بست رسیده . بنا براین تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاص از تنگناها و دشواریهایی که آینده ایران را تهدید میکند ترک حکومت استبدادی ، تمکین مطلق به اصول مشروطیت ، احیای حقوق ملت ، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر ، انصراف از حزب واحد ، آزادی مطبوعات و اجتماعات ، آزادی زندانیان سیاسی و تبعید شدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره مملکت بداند.....»

اما شاه که مست غرور قدرت مطلقه خود شده بود نه تنها توجه ای به اخطار رهبران جبهه ملی نکرد بلکه به ساواک دستور داد تا نویسندگان نامه را شدیداً تنبیه نمایند. زمانی چشمان محمدرضا شاه به روی حقایق گشوده شد که سیل انقلاب سرازیر شده بود، وی با پیام ملتسمانه ای خطاب به ملت گفت:

« من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم ... »

اما دیگر دیر شده بود. نوشدارو پس از مرگ سهراب دیگر دردی را درمان نمی کرد کودتای ننگین بیست و هشت مرداد ضربه مهلکی بر پیکر مشروطیت وارد آورد و این کالبد مجروح در اثر بی توجهی ای خاندان پهلوی روز به روز بر وخامتش افزوده شد. زمانی ب فکر درمان افتادند که روح از کالبدش خارج شده بود و عاقبت در بیست و دو بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت بخاک سپرده شد.

در اثر یکپارچگی مردم در بیست و دو بهمن، انقلاب به ثمر رسید. اما متأسفانه در اثر اختلاف و پراکندگی بین شخصیتها و سازمان های سیاسی، روحانیونی که همواره مخالف آزادی و ارزش های والای انسانی بودند از فرصت استفاده کرده و قدرت را کاملاً در دست خود قبضه نمودند و انقلابی که بنام مستضعفان و برقراری آزادی و عدالت انجام گرفت و می رفت تا سرمشق ملت های محروم و تحت ستم جهان قرار گیرد به کژراهه کشانند و با ایجاد فضای رعب و وحشت، اختناق و ترور، ضرب و شتم، زندان و شکنجه وزیر پا نهادن ابتدائی ترین حقوق بشر، کشوری چون ایران را با آن فرهنگ غنی و پویا و با آن عظمت تاریخی، در سراسیمه نابودی اندازند. ملتی که در فرهنگش جامعه بشری را بمتابیه یک پیکرمی شناسد حتی آزار دادن موری را منع کرده است تا چه برسد به انسان:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

ویا!

میا آزار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

در انظار مردم جهان به ملتی واپسگرا و تروریست معرفی نموده اند. در اثر سیاست های مزورانه دست اندرکاران نظام ولایت فقیه نه تنها مستضعف به حقوق پایمال شده خود نرسید بلکه برده ای شد در دست مستکبران نوکیسه، علاوه بر فقر و بیکاری روزافزون و انتقال ثروت های ملی به دویی و دیگر کشورهای جهان، ابعاد ارتشاء، اختلاس، رانت خواری، جنایت، اعتیاد، قاچاق مواد مخدر، دزدی و راهزنی، و از همه غم انگیز تر سقوط اخلاقیات جامعه و رواج فحشا چنان گسترش یافته که در جهان بی سابقه می باشد.

شکست انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بیست و دو بهمن این آزمون تاریخی را بما داده است که باید به خود آئیم، باید دست از لجابت بر داریم، باید از پراکندگی در آمده و به یگانگی برسیم. در سایه اتفاق و همبستگی است که می توان ضمن جبران خطاهای گذشته، کشور رو به زوال خویش را نجات دهیم و با برقراری آزادی و عدالت اجتماعی در سایه نظامی مردمسالار، ایرانی آباد و ملتی سرافراز بسازیم. با وحدت و یگانگی خواهیم توانست جایگاه از دست رفته کشور عزیزمان را دوباره به آن بازگردانیم. نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که ایران متعلق به همه ماست و در اداره ایران همه تیره های ایرانی با هر آئین و مرامی به یکسان شریک و سهیم هستند. مهم ایرانی بودن است و بس اگر جز این باشد مردمسالاری مفهومی نخواهد داشت نباید بهانه به دست دشمنان دیرینه این آب و خاک اهورائی داد که بخواهند ملت ایران را چند پاره کنند تا به راحتی به خواسته اهریمنی خود برسند.

امرداد یک هزار و سیصد و هشتاد و هفت

مهران ادیب